

گزارش جلسات بحث و مشاوره قضات دادگاههای صلح تهران

(نظرات قضائی)



جناب آقای نوبخت

یادداشت:

دفتر یکم فصلنامه ، با بیان هدف از تشکیل جلسات بحث و مشاوره قضات دادگاههای صلح تهران ، گزارش یکی از این جلسات را نیز در برداشت . گزارش یاد شده حاوی خلاصه گونه‌ای از بحث‌ها و گفتگوها بود و سپس نتیجه بحث را که گزارشگر نظر اکثریت قضات میشد عرضه میداشت . روش مذکور ، همانسان که در همان جا گفته شده است ، صرفنظر از بهره‌وری قضائی ، از جهات آموزشی نیز قابل استفاده است .

در این دفتر ، گزارشهای دیگری از جلسات مختلف عرضه میشود . فرق این گزارشها ، با گزارش نخستین در اینست که تنها به طرح صورت مسأله و پاسخ بدان و بیشتر با اشاره به دلائل موافق میپردازد و در واقع از نوعی رویه یا روش قضائی حکایت می‌کند .

بنای ما بر اینست که در فصل « نظرها و نکته‌ها » از هر دو شیوه بهره بگیریم و گزارشهای مبتنی بر هر دو روش را به نظر خوانندگان برسانیم .

گزارشهای این دفتر - که به شیوه دوم است - خود میتواند مبنای بحث و تحقیق و تدقیق به شیوه اول قرار گیرد . از این رو ما از صاحب نظران در حقوق و قضا برای نکته یابی و نظر آزمائی درباره مسائل مطروحه در این گزارشها ، دعوت میکنیم و به منظور عرضه نتایج مطالعات و تحقیقات پرمایه دانشمندان در این زمینه، صفحات فصل « نظرها و نکته‌ها » را مشتاقانه در اختیار ایشان قرار میدهیم، و پیشاپیش نیز از عنایتشان به این مباحث سپاسگزاریم .

فصل نامه

موضوع بحث (۱)

مالک لاحق حسب مندرجات سند رسمی انتقال ، بمنظور تخلیه و رفع تصرف ، از اجرای ثبت علیه مالک سابق اجرائیه صادر مینماید. ثالثی بعنوان متصرف و مستأجر با استناد به ماده ۹ قانون روابط موجرو مستأجر و با ادعای عسرو حرج از دادگاه درخواست مهلت میکند .

سؤال اینست که آیا میتوان به ادعای این شخص بعنوان مستأجر معسر رسیدگی کرد و با این شخص الزاماً باید بصورت معترض نسبت به دستور اجرای اسناد رسمی وارد شود و برای توقیف عملیات اجرائی و ابطال آن به دادگاه دادخواست بدهد ؟

نتیجه بحث

نظر به اینکه ماده ۹ قانون روابط موجرو مستأجر مصوب ۱۳۶۲ نسخ ماده ۱ قانون اصلاح بعضی از مواد قانون ثبت مصوب ۱۳۶۲ نمیشد ،

و نظر به اینکه ثالث در جریان اجرائیه مداخله نداشته است و ادعای وی مبنی بر تصرفات استیجاری ثابت نیست و فی الواقع نسبت به دستور اجرائی (که بین مالک سابق و لاحق جریان دارد) معترض است .

بنابراین قبل از طرح ادعای عسرو حرج نخست باید در دادخواست خود باستناد ماده ۹ قانون اصلاح بعضی از مواد قانون ثبت ، تقاضای توقیف و ابطال اجرائیه بنماید و متعاقباً ، پس از اثبات ید استیجاری خود و صدور حکم بطلان اجرائیه به طرح ادعای عسرو حرج پردازد و از مهلت استفاده کند . در نتیجه ، مادام که ثالث مذکور ، به این صورت عمل نکند ادعای عسرو حرج او پذیرفته نیست .

موضوع بحث (۲)

حکمی به تخلیه محل سکونی صادر و قطعی و لازم الاجراء شده است . محکوم علیه مدعی تجدید رابطه استیجاری ، پس از قطعیت رأی ، باخواهان سابق گردیده و به منظور اثبات ادعا به نوشته عادی منتسب به اعضای محکوم له استناد نموده و با تقدیم دادخواست توقیف و ابطال اجرائیه و صدور حکم به الزام موجر به تنظیم اجاره نامه رسمی را ، به عنوان محل کسب تقاضا کرده است .

سؤالی که مطرح است اینستکه آیا :

الف - توقیف ، یا تأخیر و ابطال اجرائیه مجوز قانونی دارد یا نه ؟

ب - دادگاه باید به ماهیت ادعای جدید و اصالت سند ابرازی رسیدگی کند و حکم به تنظیم سند اجاره صادر نماید یا خیر؟

نتیجه بحث

در حالت مذکور علی‌الاصول دادگاه باید به دعای محکوم‌علیه توجه نماید و به آن رسیدگی کند. لکن در خصوص استناد قانونی، با سه نظر مواجه هستیم:

۱- گفته میشود که مورد از مصادیق مواد ۲۹ و ۳۰ قانون اجرای احکام مدنی است، و در واقع محکوم‌علیه از جهت «انتفاء موضوع اجرائیه» نسبت به اقدامات اجرائی معترض است و دادگاه صادرکننده رأی باید مطابق مواد ۲۹ و ۳۰ خارج از نوبت به اعتراض رسیدگی کند و حسب مورد، یا از اقدامات اجرائی جلوگیری نماید و یا اعتراض محکوم‌علیه را مردود اعلام کند. در پاسخ میتوان گفت: مورد را نباید از مصادیق مواد ۲۹ و ۳۰ قانون اجرای احکام مدنی دانست، زیرا این مواد ناظر به اختلافاتی‌اند که از اجمال و ابهام رأی حاصل میشوند، حال آنکه موضوع مورد بحث، با اجمال و ابهام دادنامه ارتباطی ندارد و آنچه مطرح است ادعای منتفی بودن موضوع اجرائیه است.

۲- نظر دوم اینست که مورد با مواد ۷۷ و بعد قانون آئین دادرسی مدنی انطباق دارد و تنها تحت عنوان دستور موقت قابل رسیدگی است. در اینجا نیز باید گفت که استناد به مواد ۷۷ و بعد قانون آئین دادرسی مدنی و استفاده از دستور موقت نیز وقتی جائز است که معطوف به ماده ۴ قانون اجرای احکام مدنی باشد.

۳- قول سوم که اکثریت قضات دادگاه صلح بدان توجه کرده‌اند اینست که:

در واقع مستند قانونی دعوی یاد شده ماده ۴ قانون اجرای احکام مدنی است و دادگاه به تجویز این ماده است که میتواند با توقیف یا تأخیر و یا قطع و یا تعطیل اجرائیه در مورد ادعای محکوم‌علیه به صورت فوری و خارج از نوبت رسیدگی نماید و چنانچه با اثبات اصالت سند، صحت ادعا مبنی بر تحقق عقد جدید معزز گردید، حسب مورد بدین ترتیب عمل کند:

الف - دستور صدور اجرائیه را الغاء و ابطال نماید.

ب - چنانچه وقوع عقد جدید مؤخر بر دستور صدور اجرائیه باشد، بعلت انتفاء موضوع و اینکه دیگر موجبی برای عملیات اجرائی نیست آنرا ساقطه بانتفاء موضوع اعلام دارد، و دستور بایگانی پرونده را بدهد و اگر محکوم‌علیه معترض ضمن دادخواست خواهان دعوی دیگری (فرضاً الزام به تنظیم سند رسمی) شد با احراز مراتب، نسبت به آن خواسته نیز به صدور حکم مبادرت نماید.

موضوع بحث (۳)

به درخواست مستأجر حکم به تنظیم سند رسمی اجاره محل کسب صادر و قطعی شده است. رسیدگی به تقاضای تخلیه همان ملک از ناحیه مالک، چه قبل از درخواست صدور اجرائیه نسبت به رأی سابق، و چه بعد از آن چگونه خواهد بود؟

نتیجه بحث

۱- اگر حکم به تنظیم سند اجاره رسمی صادر و قطعی شده باشد، درخواست تخلیه از ناحیه مالک، بعلت تخلف مستأجر، قابل استماع و رسیدگی خواهد بود. زیرا وقتی که در فرض تنظیم سند و عدم انقضاء مدت اجاره، تخلف مستأجر موجب استحقاق مالک برای فسخ و تخلیه عین مستأجره باشد بطریق اولی، قبل از تنظیم سند هم استحقاق موجر برای تخلیه محرز است و به دعوی تخلیه در این مورد، باید رسیدگی شود.

۲- اگر درخواست تخلیه ناشی از تخلف مستأجر نباشد بلکه درخواست مذکور بعلت احتیاج شخصی مالک و تجدید بنا عنوان گردد. رسیدگی به دعوی تخلیه موقوف به تعیین تکلیف در مورد حکم تنظیم سند خواهد بود، یعنی اگر درخواست اجرائیه نشده باشد مالک یا مستأجر، حسب مورد، باید تقاضای اجرائیه نمایند:

در مقام اجرای حکم تنظیم سند دو حالت پیش میآید: در صورتیکه مستأجر حاضر به تنظیم سند نشود، یعنی عدم اجراء حکم تنظیم سند ناشی از فعل مستأجر باشد، طبق ماده ۹ قانون روابط موجر و مستأجر نیازی به درخواست تخلیه نیست و دادگاه به درخواست مالک دستور تخلیه میدهد. اما اگر سند تنظیم شود، پس از انقضاء مدت، دعوی تخلیه شنیده خواهد شد. در هر حال مادام که این تشریفات انجام نیافته باشد دعوی تخلیه مسموع نخواهد بود: زیرا حکم قطعی لازم الاجراء در خصوص تنظیم سند باید عملی شود و تا هنگامیکه عملی شدن یا نشدن حکم معلوم نشود، درخواست تخلیه قابل استماع نمیشود.

موضوع بحث (۴)

مرجع رسیدگی به تقاضای اخراج ثلث کدام است؟

نتیجه بحث

در صورتیکه موضوع وصیتنامه مورد اختلاف نباشد، تقاضای اخراج ثلث و یا اخراج

مورد وصیت از ماترک ، که نوعی تقاضای تقسیم و افراز است ، باستناد قانون امورحسبی در صلاحیت دادگاه صلح میباشد ولی چنانچه خود وصیت‌نامه محل اختلاف و نزاع باشد در اینصورت موضوع ، عنوان دعوی ثلث و وصیت پیدا میکند و رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه مدنی خاص خواهد بود . یعنی همانطور که به هنگام رسیدگی به تقاضای تقسیم و افراز اگر دعوی مالکیت و اختلاف در آن مطرح شود ، رسیدگی به تقسیم و افراز منوط به رفع اختلاف و احراز مالکیت خواهد بود همینطور نیز ، رسیدگی به تقاضای تقسیم و افراز باستناد وصیتنامه منوط است به اینکه در مورد وصیت اختلاف نباشد . چنانچه در این مورد اختلاف باشد ، موضوع بدو باید در دادگاه مدنی خاص رسیدگی شود و پس از احراز سهام و مورد وصیت ، آنگاه تقسیم و افراز ، در دادگاه صلح بعمل آید .

موضوع بحث (۵)

اگر احد از ورثه ماترک را رد نماید آیا ترکه نسبت به سهم او بلاصاحب تلفی و موجب مداخله اداره سرپرستی میگردد یا ماترک مردود ، به سهام سایر ورثه افزوده میشود ؟

نتیجه بحث

در مورد سؤال چند فرض محتمل است .

الف - وارث منحصر است .

ب - ورثه چند نفرند و در اینصورت نیز دو حالت پیش میآید :

- ۱- بعضی از ورثه ترکه را قبول و بعضی آنرا رد مینمایند .
- ۲- تمام ورثه ، ترکه را رد میکنند .

پیش از پرداختن به اصل بحث باید توجه داشت که در همه این فرضها رد ترکه مربوط به زمان قبل از تصفیه ترکه است ، چون پس از تصفیه ، چنانچه زائدی بماند متعلق به وراثت است و رد ترکه مصداق ندارد . یعنی اگر بعد از تصفیه مال رد شود ، در حکم مال بلاصاحب خواهد بود . به عبارت دیگر ، رد مورد نظر ما فقط از حیث تصفیه مؤثر است و در اصل ارث که از اسباب تملک است تأثیری ندارد .

اکنون به پاسخ دز فرضهای مختلف سپرداریم :

الف - اگر وارث منحصر باشد و ترکه را رد نماید با اتخاذ ملاک از ماده ۲۵۴ قانون امورحسبی ، ترکه مردود ، در حکم ترکه متوفای بلاوارث است و با مداخله دادستان و تعیین مدیر ، ترکه تصفیه میشود و در صورتیکه زائدی از ترکه باقی بماند متعلق به وارث

گزارش جلسات بحث و مشاوره قضات / ۱۷۱

است که اگر آن را - پس از تصفیه - قبول نکرد رد ترکه مصداق نمی‌یابد ، بلکه عدم قبول مذکور در حکم اعراض از مال است و در این حالت مطابق مقررات مربوط به اموال بلاصاحب عمل خواهد شد .

ب/ ۱- اگر ورثه چند نفر باشند ، و بعضی ترکه را قبول و بعضی رد نمایند مطابق ماده ۲۵۸ قانون امورحسابی ، وارث یا وراثی که ترکه را قبول کرده‌اند اقدامات لازمه را برای اداره ترکه و اداء دیون و حقوق و وصول مطالبات و غیره انجام میدهند . در این حالت وراثی که ترکه را رد کرده است حق هیچگونه اعتراضی به عملیات وارث یا وارث مذکور ندارد ، لیکن چنانچه پس از تصفیه ترکه چیزی از ترکه باقی بماند ، سهم الارث وراثی که ترکه را رد کرده است به او داده خواهد شد و اگر باز قبول نکند ، ترکه نسبت به سهم او در حکم اموال بلاصاحب خواهد بود . در مورد فوق وارث یا وراثی که ترکه را قبول کرده‌اند در ازای زحمتی که برای اداره کردن ترکه ، نسبت به سهم دیگران متحمل شده‌اند ، مستحق دستمزد خواهند بود .

ب/ ۲- اگر ورثه چند نفر باشند و همگی ترکه را رد نمایند ، طبق ماده ۲۵۴ قانون امورحسابی ، ترکه سردود در حکم ترکه متوفای بلاوارث است ، و اداره سرپرستی برای تصفیه ترکه مداخله خواهد نمود . لیکن اگر از دیون متوفی زائدی ماند ، مال ورثه خواهد بود .

موضوع بحث (۶)

هنگامیکه حکم به استرداد عین مال ، مثلاً جهیزیه ، داده شود ، در صورت فقدان عین مال آیا میتوان معادل قیمت آن را که در دادخواست تقویم شده است ، از سایر اموال محکوم‌علیه برداشت نمود یا نه ؟

نتیجه بحث

با توجه به ماده ۶ ع قانون اجرای احکام در صورت عدم دسترسی به عین مال ، مثلاً جهیزیه میتوان معادل قیمت آنرا در صورت تراضی و در غیر اینصورت با نظر دادگاه ، هنگام اجراء از محکوم‌علیه وصول کرد . بنابراین محکوم‌له محدود به میزان تقویم در دادخواست نیست زیرا تقویم دعوی در دادخواست تنها از حیث میزان تمبر هزینه دادرسی و تعیین صلاحیت معتبر است. البته مورد فوق در فرضی است که دادگاه احراز حقانیت خواهان را نموده ، یعنی وجود عین مال خواهان را درید خواننده محقق دانسته و مبادرت به صدور حکم کرده باشد . اما اگر هنگام رسیدگی محرز نشود که عین جهیزیه به خواننده داده شده

است، دادگاه نمیتواند به این معنی رأی دهد، کما اینکه اگر معلوم شود بدون تعدی و تفریط زوج، عین جهیزیه قبل از تقدیم دادخواست از بین رفته است، دادگاه نمیتواند رأی به محکومیت زوج بدهد. زیرا جهیزیه درید زوج بصورت امانی است مادام که زوجه آنرا مطالبه نکرده باشد و اگر جهیزیه مذکور، بدون تعدی و تفریط زوج از بین رفته باشد، مانند احکام امانات، زوج مسئولیتی ندارد. لکن اگر بعد از مطالبه زوجه و مثلاً بعد از تسلیم اظهارنامه یا دادخواست، عین جهیزیه تلف شود زوج مسئول میباشد ولو تعدی و تفریط نکرده باشد، زیرا در اینصورت مورد در حکم غصب است و زوج در حکم غاصب خواهد بود.

موضوع بحث (۷)

شعبه دادگاه پژوهش به استناد بخشنامه شورای عالی قضائی از تجدیدنظر نسبت به رأی دادگاه صلح و رسیدگی پژوهشی استماع کرده و حکم بدوی را قطعی تلقی نموده و پرونده را اعاده کرده است. برحسب درخواست محکوم له دستور اجرای حکم توسط دادگاه نخستین صادر شده و عملیات اجرائی صورت پذیرفته است. سپس همان شعبه دادگاه پژوهش نسبت به پرونده مورد بحث به رسیدگی پرداخته و حکم نخستین را فسخ نموده است. در این صورت آیا دادگاه صلح مکلف است از تصمیم جدید دادگاه پژوهش تبعیت نماید و مورد اجراء را به حال سابق اعاده کند یا نه؟ بعبارت دیگر این مورد مشمول ماده ۳ قانون اجرای احکام مدنی است یا نه؟

نتیجه بحث

الف - به نظر اکثریت قضات شرکت کننده پاسخ مورد مشمول ماده ۳ قانون اجرای احکام مدنی نیست، زیرا لزوم تبعیت دادگاه تالی از تصمیم نهائی دادگاه عالی در فرضی است که دادگاه عالی یکبار اظهار نظر کرده باشد. بعبارت دیگر ماده مذکور ناظر به موردی است که اصولاً بنا به قاعده فراغ دادرسی، دادگاه بالاتر یکبار اتخاذ تصمیم نموده و موضوع مختومه شده باشد. در این صورت دادگاه تالی مکلف به تبعیت از تصمیم دادگاه عالی است و در فرض اجرای حکم آنرا به حال سابق اعاده بینماید. در غیر اینصورت یعنی چنانچه دادگاه عالی بر خلاف اصل و علیرغم تصمیم سابق خود مجدداً تصمیم دیگری اتخاذ نماید دادگاه تالی مکلف به متابعت نیست، زیرا تصمیم لاحق دادگاه عالی عملی لغو است و از درجه اعتبار ساقط میباشد و مورد نظیر آنست که دادگاه عالی تصمیم سوم یا چهارمی نیز اتخاذ نماید. روشن است که این تصمیمات قابل ترتیب اثر نخواهند بود.

گزارش جلسات بحث و مشاوره قضات / ۱۷۳



در مانحن فیه که دادگاه پژوهش ابتداء رأی بدوی را قطعی تلقی کرده و از رسیدگی پژوهشی امتناع نموده و پرونده را به استناد بخشنامه شورای عالی قضائی اعاده کرده ، در واقع به اظهار نظر قضائی پرداخته است و بنابراین مأخوذ به آنست و قانوناً نمی تواند نسبت به همین پرونده بار دیگر وارد رسیدگی شود و از تصمیم قبلی عدول کند ، و اگر دادگاه مبادرت به این کار نمود ، تصمیم ثانوی وی برای محکمه نخستین قابل ترتیب اثر نیست .

ب - اما به نظر اقلیت با توجه به اطلاق ماده ۳۹ قانون اجرای احکام ، دادگاه تالی در هر حال مکلف به تبعیت از حکم دادگاه عالی است ، هر چند دادگاه عالی از تصمیم سابق خود عدول کند و ثانیاً حکم صادر نماید ؛ یعنی چنانچه رأی بدوی توسط دادگاه پژوهش فسخ گردید ، دادگاه نخستین باید از آن متابعت کند و اگر حکم سابق خود را اجراء نموده باشد باید وضع را به حال سابق اعاده نماید . در واقع دادگاه بدوی ، در خصوص احراز قانونی بودن تصمیم دادگاه عالی صالح نیست و این تصمیم ولو به نظر قانونی هم نرسد بهر حال برای محکمه نخستین لازم الاتباع است .

مضافاً اینکه در مورد بحث ما دادگاه پژوهش ابتداء تصمیم قضائی اتخاذ نکرده است ، بلکه صرفاً به استناد بخشنامه شورای عالی قضائی از رسیدگی پژوهشی امتناع نموده و پرونده بدوی را اعاده کرده است و مجرد این عمل قرار یا حکم تلقی نمی شود ، تا دادگاه پژوهش مأخوذ به آن باشد و قاعده فراغ دادرس مورد پیدا کند . با این بیان تصمیم اخیر دادگاه تصمیم ثانوی تلقی نمی شود بلکه قرار یا حکمی است که اولاً و در مقام رسیدگی پژوهشی صادر کرده است و بنابراین به حکم ماده ۳۹ قانون اجرای احکام ، برای دادگاه صلح لازم الرعایه میباشد .

**

*



پروپوزیشن گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی